

## تاریخچه پرماجرای

### رهبری ارکستر

#### از خاچی خاچی

تاریخ رهبری ارکستر بمعنی امروزی را ، بهیچ وجه نمیتوان با تاریخ « رهبری موسیقی » مقایسه نمود چه این دو فن با وجودیکه در نظر اول لازم و ملزوم یکدیگرند از لحاظ سابقه تاریخی بهیچ وجه باهم ارتباطی ندارند. شاید این سؤال پیش بیاید که این امر چگونه ممکن است زیرا فن رهبری را بدون وجود رهبر نمیتوان تصور کرد ؟

بامطالعه درباره بسیاری از اقوام و ملل متوجه می شویم که نوازندگی بدون رهبر انجام میگردد . ایسن نوع نوازندگی نه فقط شامل حال اقوام باصطلاح « غیرمترقی » یا بقولی « طبیعی » میشود بلکه ملل متمدنی هم هستند که هنوز موسیقی خود را بدون وجود رهبر تحت عالیترین قوانین همناواری اجرا میکنند . برای نمونه میتوان نوازندگی را در ایران تحت مطالعه قرار

داد. گذشته از دسته های ارکستری که دارای سابقه چندان طولانی نیستند بطور کلی ارکسترها بدون رهبر قطعات را اجرایی نمایند و این نوع نوازندگی يك پدیده بسیار قدیمی است که در حال حاضر هم نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک جهان خاص نوازندگی میباشد.

اصولا وجود رهبر ارکستر ( در اینجا مقصود کسی است که خود در ارکستر شرکت نکرده و سازی نزنند و با دست یا آلتی ارکستر را رهبری کند ) برای مللی که موسیقیشان روی پایه های بداهه نوازی و «واریاسیون» قرار دارد زائد بشمار میرود.

لازم به تذکر نیست که همین موسیقی کلاسیک ایرانی که ما امروز وارث آن هستیم بدون رهبران بزرگ (!) و فقط توسط نوازندگان با قدرت بدست ما رسیده است. همین نوازندگان بوده و هستند که خود با ساز در ارکستر می نشستند و فقط با اشاره سر یا بقولی با گفتن «بسم الله» یا «یا علی» قطعه مورد نظر را به بهترین وجهی شروع کرده و به نحو احسن خاتمه میداده اند. این موضوع نه فقط در موسیقی ما یا بطور کلی در موسیقی شرقی صدق میکند بلکه در مورد انواع مختلف موسیقی غربی نیز صادق است مثلا سونات یا کوادرت یا تریو و انواع دیگر موسیقی غربی بدون رهبر اجرا می شود و فقط یک نفر که خود نیز در حال نوازندگی است با اشاره ای دسته خود را رهبری میکند.

اگر ما تاریخ موسیقی یا بهتر بگوئیم تاریخ ارکستر مغرب زمین را کاوش کنیم می بینیم که آنجا هم رهبرانی مثل امروز وجود نداشته اند. منتهی در مغرب زمین بعلم نمایلات خاص ملل غربی و مقتضیات زمان و مکان نه فقط رهبری در موسیقی جزو لوازم کار شد بلکه در شئون مختلف زندگی نوعی احتیاج به «رهبری» احساس گردید. شاید داشتن رهبرانی در شئون مختلف زندگی مثل سیاست و اقتصاد و غیره بنفع ملل غربی بوده است و میتوان گفت که ملل شرق تا مدت ها پیش بواسطه نداشتن چنین رهبرانی نتوانستند با این ملل همگام باشند، ولی بهیچوجه نمیتوان ادعا کرد که رهبری در موسیقی یا اصولا ایجاد هنر با اصطلاح «دسته جمعی» (کولکتیو) برای غربیان همان خاصیت پیشرفت و تکامل را دارا باشد که میتوان مثلا آنرا با وضع اقتصادی آنها مقایسه نمود.

از آنجائیکه بحث مفصل در این مورد ما را از اصل موضوع دور می‌کنند، سعی می‌کنیم بمناسبتی دیگر در این باره مشروح‌تر صحبت کرده و نکات مثبت و منفی رهبری در موسیقی را تشریح نماییم. قبل از شروع به تشریح تاریخ رهبری در کستر در اروپا باید تذکر داد که شرایطی که از کسترهای اروپایی را بداشتن رهبر مجبور می‌کرد غیر از شرایطی است که مثلاً در موسیقی ایرانی وجود دارد. یکی از این شرایط که موسیقی ما نسبت بدان بیگانه است همنازی چندصدائی می‌باشد. بنابراین اگر ما گاهی در این مقاله به نکاتی برمی‌خوریم که وجود رهبر را لازم می‌شمارد نباید از آن اتخاذ سند کرده و بگوئیم چرا آنچه را که دیگران کرده‌اند ما نکنیم ...

در زمان قدیم رهبری در کستر در اروپا از وظائف کمپوزیتور بود یعنی سازنده آهنگ خود در اجرای آهنگ (قطعه) شریک بود و در ضمن رهبری دست‌را هم بعهده داشت؛ منتهی این طرز رهبری مثل سایر شئون زندگی سیر تکاملی پیمود بطوریکه تا اواخر دوره‌ای که از پیدایش اپرا تا مرگ باخ (۱۷۵۰-۱۶۰۰) بسط می‌یابد غیر از خود کمپوزیتور یکی از نوازندگان هم که بعدها بنام «کنسرتماستر» نامیده شد در کار رهبری به کمپوزیتور کمک می‌کرد.

شروع تاریخ رهبری را بمعنی امروز (یعنی رهبر بمعنی کسی که خود نوازنده نبوده بلکه در جلوی ارکستر ایستاده و نوازندگان را راهنمایی کند) باید بسیار جدید دانست (تقریباً از ۱۵۰ سال قبل در حدود سال ۱۸۰۰).

اولین مدرکی که در آن نشانی از رهبری ارکستر می‌توان یافت یکی از روزنامه‌های قدیمی آلمان بنام Allgemeine Musikzeitung می‌باشد که از قول «گوتفرد وبر» (۱۸۳۹-۱۷۷۹) خطاب به نوازندگان و بقصد راهنمایی آنها برای اجرای بهتر قطعات موسیقی چنین مینویسد: «... اگر کسی بخواهد باین «بی‌بندوباری» خاتمه دهد باید شخصی را در رأس ارکستر بگمارد که به اجرای هیچ‌سازی سرگرم نباشد تا بتواند تمام قوای خود را وقف «همه» نموده فقط وزن و ضرب بزند».

از این جملات چنین برمی‌آید که بواسطه وسعت میدان عمل در کمپوزسیون

که وجود ارکسترهای بزرگتری را ایجاب میکرد کار اجرای قطعات بصورت ناهنجار و مغشوشی درآمده بود بطوری که شاید و بر این جملات را از قول سایرین نقل کرده باشد.

در اینجا باید تذکر داد که موسیقی دان‌هایی نظیر باخ، هندل، گلوک، اولی قطعات ساخته خود را خودشان از پشت کلاوسن یا پیانو رهبری میکردند چه در آن زمان مرسوم نبود که رهبری آثار دیگران را رهبری نماید. البته ساز رهبری ارکستر همیشه پیانو نبود، بلکه مثلاً گلوک گاهی و هایدن تقریباً همیشه با ویولون ارکستر را رهبری میکردند و تقریباً تمام کنسرت‌هایی که هایدن در دربار «استرهازی» اجرا می‌کرد بوسیله ویولون رهبری می‌شد. می‌توان گفت که رهبری از پشت پیانو از متداول‌ترین انواع رهبری بود ولی بعد از اینکه پیانو از ارکستر کلاسیک خارج شد رهبری از پشت پیانو هم خود بخود منسوخ گردید و برای مدتی جای خود را به ویولون داد. اما از آنجائیکه تمام کمپوزیترها ویولونیست نبودند و از طرفی میخواستند به هر قیمتی که شده اراده خود را بر ارکستر تحمیل کنند، دست بدامان «پوپیترا» رهبری شدند.

از رهبرانی که در اوایل قرن ۱۹ از «پوپیترا» رهبری استفاده کردند میتوان بتهوون را نام برد که در سال ۱۸۰۴ در شهر وین برای اجرای سمفونی سوم خود از «پوپیترا» رهبری استفاده کرد. معلوم نیست این رهبری چگونه یعنی با چه وسیله‌ای انجام گرفت ولی بیشتر مورخین عقیده دارند که بتهوون بوسیله یک لوله کاغذی بجای چوب، اورکستر را رهبری کرده است چه رهبری با کاغذ یا چرم لوله شده سابقه قدیمی‌تری دارد در این مورد میتوان تا اوایل قرن ۱۸ مدارکی یافت. کاغذ یا پوست لوله شده تقریباً تا دهه دوم قرن ۱۹ متداول بود و از آن تاریخ به بعد کم‌کم جای خود را به چوب رهبری داد.

بعد از بتهوون موسیقی دان‌های دیگری نظیر «وبر» در سال ۱۸۱۷ در شهر درسد و «شپور» در فرانکفورت و «مندلسون» در سال ۱۸۳۵ در لایپزیگ از «پوپیترا» رهبری برای هدایت ارکستر استفاده کردند.

البته این نوع رهبری مخالفین سرسختی هم داشت که از هر گونه اشکال تراشی و انتقاد منفی کوتاهی نمیکردند. مثلاً شومان از کسانی بود که

رهبران ارکستر او را سخت آزار میدادند او عقیده داشت که ارکستر باید خاصیت «حکومت جمهوری» را داشته باشد که همه در حکومت شرکت دارند و هیچ کسی بالاتر از سایرین نیست.

«هایمن» (۱۸۶۸-۱۷۹۲) که در سالهای ۱۸۱۲ تا ۱۸۱۵ و یولو- نیست ارکستر دربار شهر درسد بود در نامه‌ای که در سال ۱۸۳۶ به یکی از دوستان خود نوشت درباره رهبر ارکستر اینطور اظهار عقیده کرد: «اینک مدتهاست که این چوب‌کاج سفید لعنتی مرا عصبانی میکند. من هر وقت آن را در حال حرکت میبینم بدون اغراق تمام علاقه‌ام به موسیقی از بین میرود؛ مثل اینکه تمام ابرای این بوجود آورده‌اند که این چوب بتواند «شہوت ضرب» خود را به آن تحمیل نماید» گویا نویسنده این سطور حس کرده بود که این چوب سفید بالاخره جای خود را باز خواهد کرد و بر توئوزهای رهبری دمار از روزگار موسیقیدان‌ها و نوازندگان درخواهند آورد ...

ولی همانطور که گذشت با وجود نشیب و فرازهایی که در این راه موجود بود چوب رهبری راه خود را در عرصه موسیقی باز کرد و مقامی را بدست آورد که درخور وی بود.

درباره رهبری ارکستر توسط بتیون نوشته‌های زیادی موجود است که گاهی هم اغراق آمیز می‌باشد؛ ولی بطور خلاصه میتوان گفت که بتیون با وجود سنگینی گوشه‌هایش بواسطه مهارتی که در فن رهبری داشت برای همه قابل احترام بود.

اولین انقلاب در فن رهبری ارکستر در اوائل قرن ۱۹ بوسیله «فردریک ریشارت» (۱۸۱۴-۱۷۵۲) بوجود آمد. نامبرده را از اینجهت میتوان یک رهبر انقلابی نامید که اولاً برای رهبری ارکستر فقط از چوب استفاده نمی‌کرد؛ ثانیاً عقیده داشت که رهبر نباید تمایلات و حس مقام پرستی و غرور شخصی خود را مافوق نیت سازنده آهنگ قرار دهد.

جانشین او «برنارد آنسلم وبر» (۱۸۲۱-۱۷۶۶) از شیوه رهبری همکار خود پیروی نکرد بلکه بعضی چوب از پوست لوله شده‌ای که داخل

آنها از پشم گوساله پرمیکردند برای رهبری استفاده مینمود. میگویند بارها اتفاق افتاده است که بواسطه شورو هیجان خارج از حدی که نامبرده در رهبری بخرج میداد پشم ها از درون لوله خارج شده و بر سر و روی نوازندگان میریخت و گاهی موجب میشد که نوازندگان در حین نواختن عطسه نمایند...

اولین شخصیت بزرگ فن رهبری از کستر را می توان « کارل ماریا وبر » دانست. وی دست بکاری زد که در آن زمان بی سابقه بود بدین معنی که او غیر از آثار خود آثار موسیقی دانهای دیگری را از قبیل « کروینی » ، « مهول » ، « موزار » ، « بتهوون » ، و « روسینی » برای اولین بار اجرا کرد. قدرت رهبری او بقدری بود که ملادرا برا فقط بر رهبری موسیقی اکتفانیکرد بلکه در طرز اجرای اشعار و کلمات و دکوراسیون و بالاخره در تمام رشته ها و اجزای يك اپرا دخالت می نمود ، و بر همیشه عقیده داشت که « هیچ چیز کامل نیست » همین باعث میگردد که آثار هنری که تحت رهبری او انجام میگرفتند تقریباً بی عیب از آب در می آمد . او همچنین عقیده داشت که « ملت آلمان بآن اثر هنری احتیاج دارد که تمام اجزاء آن کامل ، زیبا و متجانس باشد ». باید گفت در حقیقت کاری را که بعدها و اکثر بطور مفصل تر در آثار خود انجام داد و برای اجرای بهتر آنها عقائد عجیب و غریبی داشت روی عقائد و بر پایه گذاری شده بود . و بر بعد از اینکه شهر بر سلورا ترك کرد به شهرهای پراگ و درسد رفت و در این دو شهر بر رهبری از کستر اشتغال ورزید . فعالیت های خستگی ناپذیر و عقائد محکم او درباره اجرای آثار هنری باعث شد که از کستر و رهبر آن مقامی را بدست بیاورد که تا آن موقع سابقه نداشت .

در همان اوان در شهر وین آهنگساز و رهبر بزرگ « اتونیکولای » ( ۱۸۴۹-۱۸۱۰ ) که او را می توان بنیان گذار کنسرت های فیلارمونیک وین نامید تقریباً دارای همان ارزش و مقامی بوده که وبر در درسد داشت . او رهبری خستگی ناپذیر بود و فعالیت هایش باعث شد که کم کم سطح معلومات موسیقی مردم طوری بالا رود که تا آن موقع در وین سابقه نداشت . « هکتور برلیوز » که خود یکی از رهبران بزرگ زمان خود بشمار می آمد درباره

نیکلای عقیده داشت که: « شخصیت او مثل آهنگهایش همه‌جانبه، و رهبری او ارکسترش مثل شنوائیش بی‌عیب، و بهترین مدافع آهنگسازانی است که قطعاتشان را اجرا میکنند». «اتونیکلای» یکی از رهبرانی بود که در زمان خودش تقریباً شهرت بین‌المللی داشت و اولین رهبری است که مسافرت‌های بسیاری نموده و در بیشتر شهرهای مختلف کنسرت داده و رهبری ارکستر را بعهده گرفته است. این مسافرت‌ها هرچند که بر شهرت او میافزود ولی از طرف دیگر باعث می‌شد که وضع موسیقی در شهر وین دچار هرج و مرج شود بدین طریق که جانشینان او نتوانستند راه او را آنطور که او رفته بود ادامه دهند. در هر مسافرتی که برای او پیش می‌آمد مجبور بود با عجله جانشینی برای خود انتخاب نماید؛ و این عجله در کار و تعویض سریع جانشینان باعث شد که گاهی رهبرانی سرنوشت موسیقی فیلامونیک وین را در دست بگیرند که اصلا صلاحیت این کار را نداشتند.

یکی از رهبران بزرگی که میتوان نام او را با توسعه فن رهبری ارکستر در اروپا مترادف دانست «لودویگ شپور» میباشد. «شپور» (Spohr) که از ویولونیست‌های مشهور زمان خود بود در یکی از مسافرت‌های خود به انگلستان چوب رهبری ارکستر را به آنجا برد و برای اولین بار در انگلستان آنرا بمردم شناساند و از زمان او شیوه جدید رهبری ارکستر یا بهتر بگوئیم چوب رهبری جای خود را در زندگی هنری مردم انگلستان باز کرد.

### پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در سال ۱۸۲۰ «گاسپار سپونتینی» (Gasparo Spontini) (۱۷۷۶-۱۸۵۱) از طرف فردریک ویلهلم سوم به برلن دعوت شد تا در آنجا تحت عنوان «مدیر کل موسیقی» به کار مشغول شود. این شخص بقدری در کار خود خشن و مطلق‌العنان بود که اطرافیان او را «ژنرال» صدا میکردند و مردم عقیده داشتند که لقب ژنرال بیشتر از تمام القاب و اسامی او برایش برآزندگی دارد، بهمین علت موقعیکه در فرانسه بود ناپلئون اول شخصاً با او تقدیرنامه داد و معتقد بود که ارکستر هم مثل ملت به رهبری قوی مثل «سپونتینی» احتیاج دارد. با ورود او به برلن سطح معلومات ارکستر و قدرت نوازندگی آن بقدری بالا رفت که توانست در مدت

کوتاهی باارکسترهای مترقی زمان مثل ارکستر دزد و وین برابری کند. از قدرت و شخصیت «سپونتینی» داستان های عجیب و غریبی تعریف میکنند ولی جالب تر از همه تعریفی است که از ارکستر او کرده اند. می گویند: « هر وقت دسته ارکستر تحت رهبری «سپونتینی» مشغول نوازندگی بود قرار میشد مثلا تمام ارکستر ملایم (پیانو) بنوازد صدای ارکستر بقدری ضعیف میشد که گوئی يك کوارتت «پیانسیمو» می نوازد. از طرف دیگر حالت قوی (فورتته) این ارکستر صدائی داشت که هیچ غرش رعدی پیاپی نمیرسید... و در بین این «پیانو» و «فورتته»ها، «کرسندو» و «دکرسندو» هائی وجود داشتند که تأثیر آن غیر قابل تصور بود.»

شهرت ارکستر Gwandhrusorchester شهر لایپزیگ رابطه مستقیمی بانام یکی از بزرگترین آهنگسازان آنروزگار یعنی «مندلسون» داشت. مندلسون که یکی از کمپوزیتورهای و رزیده و پر قدرت بشمار میرفت توانست شهرت زیادی برای این ارکستر کسب کند تا آنجا که نام او با نام این ارکستر و تاریخ و شهرت بین المللی این ارکستر از هم جدائی ناپذیرند. در فن رهبری او میگویند: «مندلسون با ظرافت و ملایمت خاص و با اشارات و حرکاتیکه بوسیله اعضای صورت و سر و دستهای خود بظهور میرساند تمام حالات موسیقی را بدون سروصدای زیاد به موسیقی دان ها گوشزد میکرد و باینکوع قدرت نامرئی آنها را اداره و رهبری می نمود و درست مثل جادوگری که نوازندگان را تحت تأثیر افسون خود در آورده باشد آنها را بدون اراده به اجرای بهتر قطعات ترغیب می نمود.»

نقطه مقابل مندلسون در فن رهبری شومان (۱۸۵۶-۱۸۱۰) بود که اصلا علاقه بر رهبری نداشت و حتی یکی از سرسخت ترین مخالفین رهبران ارکستر و فن رهبری جدید بود. با وجودیکه شومان در ابتدا سعی کرد که فاصله خود را بارهبران و فن رهبری حفظ کند ولی نتوانست دوام آورد و بالاخره مجبور شد که اسلوب رهبری جدید را با کراه پذیرد تا لااقل بتواند آثار خود را بمردم عرضه بدارد. میگویند او بقدری رهبر بی دست و پائی بود که حتی نمی توانست آثار شخصی خود را تا اندازه ای رهبری کند و همین امر باعث شد که انتقادات زیادی باو بشود بطوریکه عاقبت مجبور شد برای



نجات آثار خود از انتقاد مردم چوب رهبری را بوسیده و کنار بگذارد...  
در عوض ریشارد واگنر به تبعیت از استاد عالیقدر خود و بر نه فقط آثار  
ساخته خودش را توانست به بهترین صورتی روی صحنه بیاورد بلکه با علاقه  
و دلسوزی و پشتکار خاصی سعی میکرد آثار دیگران را به عالی ترین صورتی  
اجرا نماید. میگویند قطعاتی مانند « اوورتور فرایشوتس » و « ایفی-  
ژنی در اولیس » و « آرمیدا » از گلوک را طوری اجرا نمود که تا آن روزگار  
کسی بآن خوبی آنرا نشنیده بود.

واگنر برای اجرای بهتر قطعات بوسیله ارکستر حتی از تحریف و  
با اصطلاح « دست کاری » در آثار دیگران هم واهمه نداشت چون معتقد بود  
که تا نوازنده ای براحتی قطعه مورد نظر را نتواند هیچوقت نخواهد توانست  
آن قطعه را خوب اجرا کند. یکی از نمونه های این عمل « دست کاری » او در  
سنفونی ۹ بنهون است. این سنفونی بمناسبت اشکالات تکنیکی که داشت  
( اجرای بعضی از جمله ها برای نوازندگان مشکل بود ) از نظر واگنر خوب  
اجرا نمی شد و مقصود بنهون را بازگو نمی نمود؛ از اینجهت بود که واگنر  
بعضی از این اشکالات را رفع کرد و نواختن آنرا برای نوازندگان ساده تر  
نمود. ناگفته نماند که این نوع اصلاحات بهیچوجه در اصل ساختمان قطعه و  
آرمونی آن تغییری وارد نمی ساخت ولی در عوض قطعه همانطور اجرا میشد  
که واگنر آنرا می پسندید.

درباره قدرت هنری و بخصوص رهبری ارکستر واگنر نظریات مختلفی  
موجود است ولی جالبتر از همه نظریه هانس قون بولو ( ۱۸۳۰-۱۸۹۴ )  
میباشد که می گوید: « ... واگنر طوری سنفونی « اروئیکا » را اجرا کرد که  
تأثیر آن معجزه آسا و مافوق تصور بود. من شخصاً تا بحال این سنفونی را  
باین زیبایی و چنان عالی نشنیده بودم ».

واگنر مانند شاگردی که کاملاً تحت تأثیر استاد خود باشد توجه خود  
را فقط به اجرای خوب قطعات بوسیله ارکستر معطوف نمی داشت بلکه به  
تمام جهات و جزئیات آثار هنری توجه داشت. او آثار موسیقی را از نقطه نظر  
یک اثر کلی هنری بررسی میکرد و کلیه جزئیات آن را در مد نظر می گرفت  
و از هر لحاظ دارای عقائد اصلاحی بود و می خواست که قطعات از لحاظ استیک

هم زیبا و کامل باشد. اما بمناسبت اشتغالات زیاد، واگنر کم کم دست از رهبری ارکستر کشید بطوریکه حتی از اجرای قطعات خود نیز صرف نظر نمود و آنها را ب دیگران واگذار میکرد. قطعاً از وی مثل «تريستان و ایزولد» و «خوانندگان استاد» که برای اولین بار در شهر مونیخ اجرا شد توسط یکی از بزرگترین رهبران آن زمان یعنی «هانس فون بولو» رهبری گردید. «هانس ریختر» و «هرمان لوی» اولین رهبرانی بودند که در شهر «بایروت» «حلقه نیبلونگ» و «پارسیفال» را رهبری کردند. راجع به کناره گیری واگنر از رهبری ارکستر باید گفت که وی عقیده داشت که يك رهبر ارکستر فقط باید بکار رهبری اشتغال ورزد نه اینکه در عین حال آهنگساز هم باشد. نتیجه این کار اینست که چنین رهبری خواهد توانست بدون اینکه تحت تأثیر کمپوزیسیون های خود باشد و بدون تبعیض تمام خواهانه های يك آهنگساز را بر آورد. خوشبختانه واگنر توانست با قدرت و نفوذ کلامی که داشت این عقیده را به اطرافیان خود تحمیل کند و برای اولین بار رهبران ارکستری که شغلشان فقط رهبری بود تربیت نماید. زیرا تا آن زمان تمام رهبران ارکستر حتی خود واگنر آثار کسانی را رهبری میکردند که یا به آنها علاقه شخصی داشته و درصفت دوستانشان بودند و یا اینکه اثر را ابتدا از نقطه نظر علمی مطالعه نموده و مطابق عقیده شخصی خود درباره آن، تصمیم به اجرا یا ردش می گرفتند.

جالب ترین نمونه این نوع رهبران «بولو» و واگنر میباشند. «بولو» که از رهبران زبردست زمان خود بشمار میرفت، علاوه بر دوستی با واگنر حق بزرگی هم بمناسبت اجرای قطعات وی بگردن او داشت اما در اثر يك ماجرای خانوادگی برای همیشه بین آنها نفاق افتاد. جدائی «کوزیما» از «بولو» و ازدواجش با واگنر سبب شد که «بولو» نه تنها برای همیشه از واگنر جدا شود بلکه تا پایان حیاتش آثار واگنر را رهبری ننماید. این رهبر بعد از جدائی از واگنر نزد براهمس رفت و رهبری قطعات او و سایر آهنگسازان را بعهده گرفت. وی توانست در این دوره جدید از زندگی رهبری خود با تلاشی روزافزون گاهی باچوب رهبری و گاهی از پشت پیانو نمونه و سرمشق رهبران دیگر گردد. «بولو» اولین کسی بود که در مسافرت

های دورودراز خود فقط بعنوان يك رهبر و نه يك آهنگساز شناخته شد و از او تحت همین عنوان تجلیل و تکریم میکردند .

جدائی «بولو» از واگنر لطمه زیادی به واگنر زد. تا مدت‌ها کسی نبود که بتواند سطح اجرای موسیقی واگنر را همانطور که «بولو» آنرا بالا برده بود نگهدارد و یا تا اندازه‌ای به تمایلات واگنر و مردمی که شیفته آثار او بودند پاسخ دهد .

این دوره فترت در زندگی هنری واگنر تا آنجا ادامه داشت که لیست پیانیست و رهبر مشهور حاضر به همکاری با واگنر گردید. اجرای «لوهنگرین» که برای اولین بار توسط لیست در «وایمار» انجام گردید نام او را بعنوان يك رهبر بزرگ بر سر زبانها انداخت. واگنر که خود انتظار اینهمه استادی را از یکنفر پیانیست نداشت بعد از اجرای این اثر او را یکی از بزرگترین رهبران شمرد . بعد از اینکه لیست «تانهوزر» را با همان قدرت اجرا نمود دیگر برای کسی جای شکی باقی نماند که وی از بزرگترین رهبران عصر میباشد . از همین جا بود که واگنر علاقه عجیبی به لیست پیدا کرد و یکی از بزرگترین مدافعان آثار هنری او گردید .

لیست در رهبری ارکستر سبک مخصوصی داشت که تا آن زمان معمول نبود . هر چند این سبک و شخصیت هنری او باعث میشد که آثار مختلف به بهترین وجهی اجرا گردند ولی بیشتر نوازندگان ارکسترها که لیست آنها را رهبری میکرد دل خوشی از او نداشته و از طرز رهبری او انتقاد می نمودند . حتی بارها اتفاق افتاد که نوازندگان يك ارکستر که قرار بود لیست آنها را رهبری کند حاضر به نواختن نگردیده و فقط بشرط دریافت مبالغ زیاد حاضر میشدند تحت رهبری او بنوازند . دامنه انتقادات موسیقی دانها از لیست کم کم بخارج هم سرایت کرد و مردم دانسته یا ندانسته از او انتقاد مینمودند و همه در انتظار روزی بودند که وی بهانه‌ای بدست آنها بدهد . خوشبختانه ( از نظر نوازندگان ) این بهانه بزودی پیدا شد و باعث گردید که لیست که تا آن موقع به‌تکانه شخصیت هنری خود و پشت گرمی به واگنر با قدرت تمام کار خود را دنبال میکرد ، برای همیشه از صحنه رهبری دوری کند . ضربتی که به لیست وارد گشت بمناسبت اجرای اپرای آدایشگر

شهر بغداد اثر « پتر کود نلیوس » بود که باب طبع مردم و ایام واقع نشد. ظاهراً چنین بنظر میرسد که مردم این قطعه را فاقد ارزش هنری دانسته و آنرا معایر شأن اهالی و ایام مسی دانستند ولی کم کم کار تظاهرات بالا کشید و مستقیماً به خود لیست حمله می نمودند تا جایی که اجرای همین اپرا باعث گردید که عرصه بر لیست تنگ شده و برای همیشه چوب رهبری را کنار بگذارد.

وجود واگنر باعث گردید که در شهر « بایروت » يك مکتب رهبری ارکستر بوجود آید. پایه گذاران این مکتب از این قرارند :

۱ - Anton Seixl ( ۱۸۹۸ - ۱۸۵۰ ) وی یکی از مشهورترین رهبران زمان خود بشمار میرفت بطوری که در یکی از مسافرتهاش به امریکا بقدری پیشنهاد های مختلف باو عرضه گردید که مجبور شد در آنجا مانده و فعالیت های خود را در نیویورک ادامه بدهد.

۲ - Felix Mottl ( ۱۹۱۱ - ۱۸۵۶ ) این شخص توانست بدو وسیله شهرتی برای خود کسب کرده و خود را در ردیف پایه گذاران مکتب بایروت بگنجانند. اول اینکه نامبرده برای اولین بار « تریستان » را در بایروت بروی صحنه آورد. دیگر آنکه اپرای « آرایشگر شهر بغداد » را که آنهمه سروصدا راه انداخته و از همه جا طرد شده بود چندین بار در بایروت اجرا کرد. بطوریکه از آن زمان به بعد این اپرا که باعث رنجش خاطر لیست و محرومیت او از رهبری گردیده بود رسماً در برنامه های اپرا جای گرفت.

۳ - Carl Much ( ۱۹۴۰ - ۱۸۵۹ ) نام این رهبر بزرگ هنوز بر سر زبانهاست و از او بعنوان یکی از بزرگترین استادان رهبری یاد می شود. صفحات زیادی از قطعات رهبری شده وی هنوز وجود دارد که قدرت وصف ناپذیر او را بخصوص در آثار واگنر بخوبی نشان میدهند. Much ۳۰ سال در بایروت رهبری کرده و یکی از رهبران پابرجای این مکتب بشمار می آمد. وی همیشه تکرار میکرد : « من کمپوزیتور نیستم » همین کمپوزیتور نبودن بهمه ثابت کرد که رهبر خوب لازم نیست حتماً آهنگساز باشد.

Much بواسطه مسافرتها بیکه به برلین، پراگ، بوستون و هامبورگ

نمود موفق شد که شهرت جهانی بدست آورده و نام خود را در ردیف بزرگترین رهبران ارکستر در تاریخ رهبری باقی بگذارد.

اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را می توان دوره قطعی پیدایش رهبران بشمار آورد. هنوز یکمده از « رهبران کمپوزیتور » وجود داشتند که بهیچ عنوان حاضر به عقب نشینی در مقابل « رهبران ارکستر » نبودند. ولی از اوایل قرن بیستم نه فقط رهبران توانستند کم کم جای خود را رسماً در عالم موسیقی باز نمایند بلکه حتی از لحاظ تعداد بردسته اولی برتری پیدا کردند.

این رقابت، سالها یعنی تا اوایل دهه دوم قرن بیستم ادامه داشت اما از همان موقع معلوم بود که دسته اخیر یعنی رهبران مطلق بالاخره در این مبارزه غالب خواهند گردید. جنگ بین الملل اول برای مدتی این مبارزه و رقابت را مسکوت گذاشت ولی پس از جنگ این دسته از رهبران توانستند حکومت خود را در صحنه وارکستر تثبیت نموده و تقریباً رهبری در عالم موسیقی را با انحصار خود در آورند. در این مورد بعداً بتفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

همانطور که اشاره شد در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن بیستم عده ای از رهبران کمپوزیتور وجود داشتند که هنوز با قدرت تمام کار رهبری را عهده دار بودند و مرکز ثقل هنر رهبری بشمار می رفتند. از این عده می توان رهبر ابرای دربار وین و همچنین رهبر فیلاز مونیخ وین را که « گوستاو ماهلر » نام داشت نامبرد.

ماهلر چون آهنگساز بود عقیده داشت که : « خواسته سازنده حتماً باید مافوق خواسته اجرا کننده باشد. » وی با اتکاء به قوه شنوائی عجیب خود می توانست عقیده خود را بر مردم تحمیل کند. البته نه فقط از این جهت که گوش خوبی داشت یا کمپوزیتور خوبی بود بلکه از جهت اینکه نوازندگان تحت رهبری او با علاقه کامل حاضر بکار بودند و خودش هم در میان مردم طرفدار زیاد داشت. در موقع رهبری تا آنجا که امکان داشت موسیقی را به بهترین وجهی از میان انگشتان و حلق نوازندگان بیرون میکشید و بگوش

مردم فرو میکرد بهمین جهت معتقد بود که « هدف نواختن يك اثر بوسیله ارکستر فقط و فقط باید شناساندن آن قطعه و سازنده آن باشد و رهبر باید در درجه دوم یا سوم قرار گیرد » البته وی نتوانست برای همیشه این عقیده را حفظ کند زیرا بعدها اجباراً جهت اجرای آثار خویش دنبال رهبرانی میگشت که آنها را اجرا نمایند .

از رهبران کمپوزیتوری که کاملاً همگام و هم عقیده « ماهر » بودند ریشارد شتراوس را نام باید برد . وی را می توان یکی از مشهورترین رهبران اوایل قرن بیستم دانست که با شیوهٔ بخصوصی که از استادش آموخته بود رهبری میکرد .

معمولاً رهبران گذشته رهبری را نزد خود و در اثر تجربیات زیاد می-آموختند و هر کسی شیوهٔ بخصوصی داشت و برای اجرای هر قطعه ای سبک بخصوصی موجود بود . از همین جهت ظهور شتراوس بعنوان رهبری که حرفهٔ خود را آموخته بود در تاریخ رهبری دارای اهمیت زیادی می باشد چه تقریباً از آن زمان به بعد به تقلید از وی کم کم هنر رهبری بعنوان يك « هنر آموختنی » مورد توجه قرار گرفت . شتراوس از شاگردان « بولو » بود و نتوانست از استادش به نحو اکمل استفاده کند بطوریکه نه فقط آثار خود را بخوبی اجرا میکرد بلکه جای استادش را نیز در رهبری آثار او کمتر گرفت .

درست در نقطه مقابل شتراوس و ماهر Leo Blech قرارداد داشت که او را رهبر « متشخص » و « خوش نما » می نامیدند . نامبرده با جدایت خاصی که تا آن موقع مردم بآن عادت نداشتند توانست از شخصیت رهبری برای نفوذ در قلب شنوندگان استفاده کامل بنماید . وی برای اینکه بتواند بهتر خود را بعنوان يك رهبر و فرمانده ارکستر معرفی کند راهی را در پیش گرفت که تا آن موقع زیاد معمول نبود یعنی آثار هنرمندان غیر آلمانی را رهبری می کرد و با اجرای آثار وردی ، بوچینی و نیزه ابتدا شهرتی را که درخور او بود پیدا کرد و بعدها شروع با اجرای آثار آهنگسازان آلمانی نمود و یکی از بهترین بازگویان آثار ریشارد شتراوس گردید .

آخرین کسی که توانست راه اعتدال را در پیش گرفته و در حد فاصل رهبران کمپوزیتور و رهبران مطلق طی طریق کند « ماکس رگر » بود . ولی

مثل اینکه دیگر بخت از رهبران کمپوزیتور برگشته بود چه وی توانست  
آنطور که باید و شاید بعنوان یک رهبر خوب معرفی شود .  
میدان فعالیت کم کم بدست رهبران تنها و مطلق افتاده بود و آهنگسازان  
خود را مجبور به اطاعت از آنها میدیدند . ولی این امر نشانه آن نبود که  
آهنگسازان برای همیشه صحنه را خالی کرده باشند بلکه بطوریکه خواهیم  
دید برخی از آنان به اتکاء به شخصیت هنری خود گاهگاهی در صحنه رهبری  
ظاهر شده و هنرنمایی می کردند .

تاریخ موسیقی قرن اخیر نشان میدهد که رهبران ارکستر چنان خدمتی  
بعالم موسیقی و شناسائی موسیقی کرده اند که از عهده سازندگان و آهنگسازان  
بهیچوجه بر نیامد . مثلاً کمتر کسی در اوائل قرن اخیر از آثار اوائل قرن  
۱۹ و قبل از آن اطلاع داشت و آنها را شنیده بود . بطوریکه اشاره شد تمام  
رهبران ابتدا آثار خود را رهبری میکردند و فقط گاهگاهی پارافراتر نهاده  
و آثاری از آهنگسازان معاصر خود را اجرا مینمودند . دنیای موسیقی معاصر  
مدیون Ernst Boehe ( ۱۹۳۸ - ۱۸۸۰ ) میباشد که قلم را کنار گذاشته  
و چوب رهبری را بدست گرفت و برای اولین بار آثاری از هنرمندان قبل از قرن  
۱۹ را روی صحنه آورد . گرچه او آهنگساز هم بشمار می آمد ولی درست  
درجهت مخالف Hans Pfitzner ( ۱۹۴۹ - ۱۸۶۹ ) خدمت بعالم موسیقی را  
در رهبری جست و اگر در باره او منصفانه قضاوت کنیم می بینیم که خدمات  
او بعالم موسیقی و از طریق رهبری کمتر از آثار ساخته او ارزش ندارد .  
آخرین کسی را که می توان در تاریخ رهبری « رهبر کمپوزیتور »  
بشمار آورد « فلیکس فون واینگارتنر » ( ۱۹۴۲ - ۱۸۶۳ ) است . این  
هنرمند بزرگ ابتدا سعی داشت که بعنوان یک آهنگساز شناخته شود و علاقه  
زیادی هم به رهبری نداشت . ولی گویا شنوندگان با او در این مورد هم -  
عقیده نبودند و حتی موقعیکه او آثار خود را رهبری می نمود سالن کنسرت  
نیمه خالی می ماند ... در صورتیکه مردم برای دیدن رهبری او بریکدیگر  
سبقت می جستند . بالاخره این هنرمند بزرگ مجبور شد قلم را کنار گذاشته  
و خود را کاملاً وقف رهبری آثار دیگران کند و براستی توانست بخوبی از

عده اجرای این امر برآید و بعلمت وضع ظاهری خود و حرکات معروف به « زن پسند » و « خوش نما » موفقیت‌هایی در صحنه های کنسرت برلن و وین و سایر شهر های معتبر اروپائی کسب نمود . گویا این هنرمند بزرگ راز موفقیت را پیدا کرده بود زیرا برای اینکه بیشتر جلب توجه کند شروع به اجرای مرتب آثار فرانسوی کرد . گرچه این عمل او از خرده گیری مصون نمی ماند ولی هم او موجب شد که در زمان او رهبران دیگری در آلمان از وی تقلید نموده و بیش از پیش به هنر فرانسوی آشنائی پیدا نمایند .

و اینگارتنر ضمناً مؤلف کتابت بنام « راهنمائیهای لازم برای اجرای سفونی های بتهوون » . برای کسیکه وارد بر جزئیات کار نباشد این توهم پیش می آید که وی با نوشتن چنین کتابی قاعدتاً بایستی بهترین اجرا کننده آثار بتهوون باشد در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست بطوریکه از صفحات موجود آثار بتهوون که بوسیله او رهبری شده بخوبی دیده میشود که وی در اجرای آن آثار چندان ماهر نبود بالعکس با مراجعه به صفحاتی که وی از آثار « برلیوز » بیادگار گذاشته است می توان او را رهبری نامید که به آثار برلیوز و بطور کلی به موسیقی فرانسوی حیات نوینی بخشیده است (در قسمت های آینده بترتیب از رهبران مشهور جهان در آلمان و سایر ممالک اروپا و جهان سخنی خواهیم گفت) .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی